

فهرست

۲	بیانات مقام معظم رهبری
۲	سخن سردبیر
۳	ربنای دلم
۴	دلم نوشت
۵	چگونه امام زمان را در عمل یاری کنیم؟
۷	یادواره شهدای گمنام
۸	ثانیه ای که گذشت
۹	چه هوایی است خدایی
۱۰	پای منبر استاد مطهری
۱۱	مصاحبه
۱۳	پوشیده ی برهنه
۱۴	زبان کاغذ
۱۵	مشق شب
۱۶	طنز
۱۷	سخنان بزرگان
۱۹	احکام
۱۹	اخبار
۲۰	معرفی کتاب
۲۰	نیایش

له
ام
حدا

وب سایت هیئت :

mohebban.vru.ac.ir

سامانه پیامکی:

۱۰۰۰۰۳۹۱۱۱۰۳۱۳

صاحب امتیاز: هیئت محبان ولی عصر(عج)

مدیر مسئول: علی ایزدپناه

سردبیر: فاتره پوررجبی فیروز آبادی

ویراستار: زهره شجاع سنگچولی

طراحی و صفحه آرایی: محمدرضا دورابی

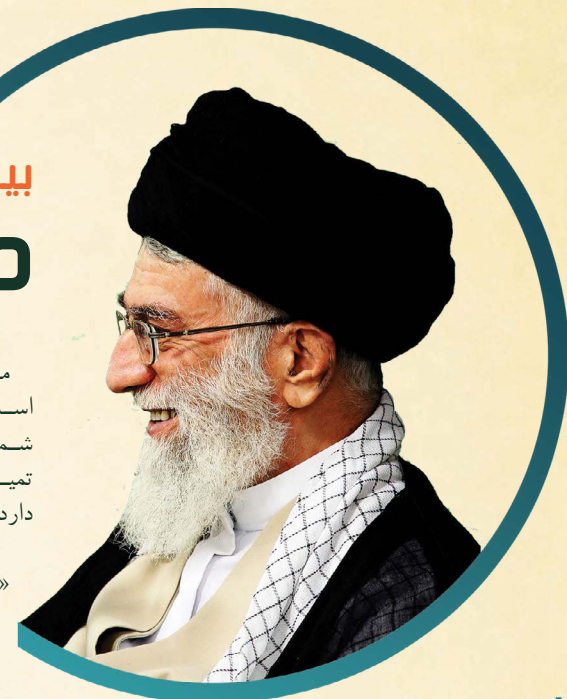
گاهنامه فرهنگی، مذهبی حدیث نو

سال چهارم - شماره پنجم - خرداد ۱۳۹۴

دانشگاه ولی عصر(عج) رفسنجان

هیئت تحریریه: فرزانه هایبلی، فاطمه ایران نژاد

مریم السادات مهدوی، م. باقری،



بیانات مقام معظم رهبری مثل هوا

من در یک جمله عرض کنم: عزیزان من! فرهنگ از اقتصاد هم مهم تر است، چرا؟ چون فرهنگ، به معنای هوایی است که ما تنفس می کنیم؛ شما ناچار هوا را تنفس می کنید، چه بخواهید، چه نخواهید؛ اگر این هوا تمیز باشد، آثاری دارد در بدن شما؛ اگر این هوا کثیف باشد، آثار دیگری دارد. فرهنگ یک کشور مثل هوا است. اگر درست باشد، آثاری دارد.

«فرهنگ آن چیزی است که حاضریم جانم را در راهش فدا نمایم»

سخن سردیر

دانه دانه، تسبیح

برای از تو نوشتن، با تو حرف زدن؛
باید وضو گرفت، رو به قبله نشست
دانه دانه تسبیح را چرخاند
قطره قطره اشک بچکد روی سجاده
مهربان ارباب، سلام!

با تو حرفها دارم
دلم، بهانه دارم، دلم، دلنگی دارد ...

می بینی ام، از خودم متعجبم!

من که بارها و بارها با صدای بلند، بر سر دلم فریاد زده ام
حدّ و مشتق های دلم به سوی تو میل می کند
اما مهربان ارباب دست دلم را محکم تر از همیشه بگیر ..
"لرزش دست دلم را تو بدان"
تو که همیشه دست نوازش را بر روی گیسوان در هم ریخته ام می کشیدی...



الْبَخْرُ لِلَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ ربنا! دل‌دارم

• تسبیح دانه دانه هایلی

حمد برای خداست که پاسخ دهد به
هنگامی که صدایش زنم.

خدایا، تو خودت به من اجازه دادی
خواندنت را، خواهش و پرستش کردنت را؛
پس بشنو ثنایم را و پاسخ بده خواهم را
... «ای ادعونی استجب لکم»

حمد برای خداست با همه ستودگی
هایش بر تمام نعمت هایش، ستایش برای
او که شریک ندارد در آفرینش و مانند
ندارد در بزرگواری.

مهربان معبود من؛ چه بسیار از غم
زدگی ها که برطرف نمودی و اندوه هایی
که زدودی، لغزش هایی که نادیده گرفتی
و بلاهایی که دور ساختی و رحمتی که
گسترده. «ای رب، هب لی من لدنک
رحمة»

ستایش خدایی را که بسته نگردد،
درش و نا امید نشود آرزومندش و دادرش
دادطلبان است.

بارالها! من به درگاهت آسوده دعا
می کنم و از تو مأنوس، نه ترسان و نه
هراسان و باز، بی پروا خواهش می کنم
در آنچه که قصد کردم. «ای من اسمہ دوا
و ذکره شفا»

ستایش مخصوص خدایست که گشوده
است به بخشش، دستش.

ای غفور؛ از تو خواهم اندکی از بسیار را؛
عفو توست از گناهانم و گذشت توست
از خطاهایم، پرده پوشی توست از زشت
کاریم و بردباری توست از فزونی جرمم.
«ای یزکی، لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا و
کفرعنا سیئاتنا»

حمد و ثنا برای خدایست بر بلندی
شأنش در موقع خشم و عفو و مهربانی بی
انتهایش.

ای یگانه پروردگار؛ تو مرا بخوانی پس
رو برگردانم و دوستی با من ورزی اما من
با تو دشمنی ورزم و با من مهر ورزی و
من از تو نپذیرم... گویا من، منت گذار بر
توأم. باز ندارد این وضع، تو را از مهربانی
و احسان و بخشش بر من. ای مهربان،
«ظلمت نفسي؛ انی مغلوب فانتصر»

ای ستوده، آنچه را که قصد کردم پس
اگر دیر آید، گله ساز کنم به نادانیم بر
تو و شاید آنچه دیر آمده خیر من باشد
به علت دانش تو. "خدایا هرچه مقرر
کردی به ما از حق، پس تحمل آنرا به
ما بده و هر چه را از آن قصور داریم، ما
را بدان رسان."

بارپروردگار! درود فرست بر قیام کننده
ی خود که مایه ی امید و آرزوست و
مستجاب کن به او دعاهای ما را و سفید
گردان روی ما را با وی و رها کن به او،
اسارت ما را و وفا کن به او، وعده های
ما را. «ای قاضی الحاجات»

خدایا رحمتی از خودت بفرست که فرا
گیرد ما را و سلامتی از طرف تو، که ما را
پوشاند. «ای کن فیکون»

ای از رگ کردن نزدیک تر!

تمام چشم من به دست های پرمعجزه
تو و وعده های قطعی و محقق الوقوع
توست.

و یقین دارم که تو مهربانترین مهربانی.
برگرفته از دعای افتتاح



دلم، نوشت

يك حبه قند

می گفت: شیطان، به اندازه ی یک حبه قند است ...
گاهی می افتد توی فنجانِ دلِ ما ...
حل می شود آرام آرام ...
بی آنکه اصلاً ما بفهمیم ...
روحمان سر می کشد آن را ...
آن جای شیرین را ...
شیطان زهر آگینِ دیرین را ...
آن وقت او، خون می شود در خانه ی تن ...
می چرخد و می گردد و می -ماند آنجا، او می شود من ...
اعوذ بالله من نفسی ...

شب شب ساکت و دلگیر

تیترا: شبی ساکت و دلگیر
شبی ساکت و دلگیر
خودم بودم و قلبی که ز غم بسته به زنجیر
و هنگام اذان بود
که پیچید در آفاق یکی نغمه ی تکبیر
نوشتند، که هنگام اذان دست به دامان خدا
باش
و مشغول دعا باش
و گفتم به خدا، بین دعایم
که دلتنگ اذان حرم کرب و بلایم ...

انتخاب با توست

وقتی دائم بگویی گرفتارم، هیچ وقت آزاد نمی شوی
وقتی دائم بگویی وقت ندارم، هیچوقت زمان پیدا نمی کنی
وقتی دائم بگویی فردا انجامش می دهم،
آن فردا هیچوقت نمی آید!
وقتی صبح بیدار می شویم، دو انتخاب داریم:
برگردیم بخوابیم و رویا ببینیم،
یا بیدار شویم و رویاهايمان را دنبال کنیم.
انتخاب با توست

يك، هيچ

گفت: از الآن تا شب مسابقه میدیم
در خونه رو که باز کرد و اومد سر کوچه، چشمش به نامحرم
افتاد.
سرش رو برگردوند و گفت: يك هيچ به نفع من!



چگونه امام زمان را در عمل یاری کنیم؟ حاضران به غایبان برسند

بخشی از سلسله مقالات یاری امام زمان (عج):
یکی از مراتب یاری امام علیه السلام، یاری
با عمل است اطاعت از امام در حقیقت با اطاعت
اوامر و نواهی الهی تحقق پیدا می کند و با پی
گرفتن و قبول این امر و نهی هاست که انسان
می تواند امامش را یاری رساند.
سفارش امام صادق علیه السلام به تمام
شیعیان چنین است:

« به هر کس از شیعیان که می بینی از من
اطاعت می کند و سخن مرا می پذیرد، سلام
برسان و (بگو) من شما را به تقوی و ورع در دین
خود سفارش می کنم و اینکه برای خدا کوشش
کنید، راستگو باشید، ادای امانت کنید، سجده های
طولانی کنید و خوب همسایه داری کنید که پیامبر
صلی الله علیه و آله این احکام را آورده اند. امانت
هر کس را - خوب یا بد که شما را امین خود
دانسته - به او برگردانید، با بستگان خود ارتباط
و رسیدگی داشته باشید، بر جنازه های آن ها (اهل سنت) حاضر شوید، به عیادت بیمارانشان
بروید و حقوق آن ها را ادا کنید.»(۱)

امام صادق علیه السلام شیعیان را به تمام
نیکویی ها و خلق های مبارک و خیر فرا
خوانده اند. حتی آن ها را به ارتباط مناسب با
خویشاوندانی که به حقوق امام معترف نیستند،
دعوت کرده اند. به حقیقت می توان حکمت این
امر را در آن دید که سلوک الهی و نیکو، دیگران
را به تشیع جذب می کند، به گونه ای که دیگران
با دیدن اخلاق مناسب در ما، آن را متناسب به
امام عصر علیه السلام می دانند. لذا ائمه علیهم
السلام ما را بر حذر داشته اند از ارتکاب اعمالی
که باعث سرزنش شدن ایشان می شود. ما
به واسطه ی تشیعمان منسوب به امامیم و چون
فرزندی برای ایشان، عملمان به پدرمان منسوب
است. همانگونه که اگر عمل فرزندی نامناسب
باشد، پدر و مادرش ملامت می شوند، اگر ما
نیز درست عمل نکنیم در واقع مایه ی سرافکنندگی
و رسوایی و بدنامی امامان شده ایم لذاست که
بسیار به ما سفارش کرده اند که برخوردتان با
دیگران به گونه ای نباشد که ایشان را از دین و
از ما -اهل بیت- زده و بریده کنید، بلکه چون



زیور و زینت ما باشید و باعث جذب و ربایش دیگران به طریق صحیح گردید؛ «مردم را بدون (بهره گیری از) زبان‌هایتان [بلکه با اعمال نیکویتان] دعوت به خوبی‌ها کنید تا از شما (در امر دین) صداقت و ورع ببینید.» (۲) **● ورع لازمه یاری عملی**

روحیه‌ی صیانت از دین را که آدمی هم‌هش در پی این باشد که نکند ناخودآگاه دست به معصیت برد «ورع» نام می‌نهند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **علیکم بالورع فإنه الدین الذی نلازمه** و ندین الله به و نریده ممن یوالنا. (۳)

بر شماسست به رعایت ورع، به درستی که ورع آن دینی است که ما ملتزم به آن هستیم و خدا را به وسیله‌ی آن بندگی می‌کنیم و همین را از اهل ولایت و محبت خود انتظار داریم.

آنچه امام عصر علیه السلام از ما می‌خواهند دارا بودن همین شیوه و سبک در زندگی است. در حقیقت کسی که دین خود را چون گوهری نگهداری می‌کند، هر لحظه هول و هراس آن را دارد که نکند دزد معصیت به آن بزند و گوهرش را برآید. لذا نهایت احتیاط را به خرج می‌دهد.

● رعایت ورع در خانم‌ها
رعایت این محدوده‌ها و صیانت از دین و تقوای الهی در مراتب گسترده تری برای خانم‌ها مطرح است. سیره‌ی عملی حضرت زهرا علیهما السلام به خوبی می‌تواند در این راه رهبری کند. اینجا بود که حضرت زهرا علیهما السلام فرمودند: «جز خدا کسی نمی‌داند که من چقدر خوشحال شدم از اینکه پیامبر خدا، تماس و برخورد با نامحرم را از دوش من برداشتند.» (۴)

● پرهیز از برخورد با نامحرم
بر خلاف آنچه امروز تبلیغ می‌گردد و ارزش تلقی می‌شود، برخورد با نامحرم نباید برای یک بانوی شیعه مطلوب باشد. هر خانم متدینی باید ابتدا به وظیفه‌ی خویش بیندیشد و آنچه خدا می‌خواهد را هدف خویش قرار دهد، نه اینکه به بی‌عرضگی و تحجر

متهم گردد. اگر در بعضی شرایط خاص، خانم‌ها به دلایل مختلف مجبور به کار در خارج از منزل می‌شوند، باید متوجه باشند که این کار برای آن‌ها ارزش تلقی نشود، بلکه در درون خود وضعیت مطلوب را عمل به سیره‌ی فاطمی بدانند.

حضرت زهرا علیهما السلام فرموده‌اند: **خیر للنساء ان لا یرین الرجال ولا یراهن الرجال**
برای زنان خوب است که مردان را نبینند و مردان نیز آن‌ها را نبینند.

بانوان در هر موقعیتی باید این اصل کلی را رعایت کنند و تا جایی که ضرورت، اقتضاء نمی‌کند از برخورد با مردان پرهیزند. حتی وقتی از خانه خارج می‌شوند، لازم نیست با مردان اختلاط کنند و مستقیماً در دیدرس آن‌ها واقع شوند، که اگر چنین کنند برای خودشان بهتر است.

● پرهیز از شوخی با نامحرم
ابوصیر که از یاران و شاگردان برجسته‌ی امام صادق و امام باقر علیهما السلام بوده و احادیث بسیار از قول او نقل شده، می‌گوید:

«به زنی یاد می‌دادم، پس [در حین درس] با او یک شوخی کردم، وقتی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم بدون مقدمه به من فرمودند: به آن زن چه گفتی؟ ابوصیر می‌گوید: صورتم را [از خجالت] پوشاندم حضرت فرمودند: دیگر پیش آن زن برنگرد.»

ابوصیر شخصیتی مورد توجه و علاقه‌ی امام بوده است، ولی به هر حال معصوم نبوده و در یک لحظه، در ضمن تعلیم قرآن - که یک امر کاملاً دینی و مورد رضای خداست - از حد مجاز شرع در ارتباط با نامحرم تجاوز می‌کند. همین امر باعث می‌شود که امام زمانش از او آزرده شوند و به او دستور دهند که دیگر با آن زن نامحرم رفت و آمد نکند و از خیر تعلیم قرآن به او بگذرد.

ندای یاری طلبی فرزند حسین علیه السلام در دهلیزهای عصر پیچیده است و اگر من و تو هم شمشیر بر زمین بگذاریم و راه پس را، پیش گیریم، دیگر

چه کسی برای او باقی می‌ماند. بیا تا لااقل غصه‌اش را بخوریم و در آسیاب این غصه برای او خرد شویم! بیا نگذاریم پیش از این عزیز فاطمه سر بر دیوارهای بی کسی بگذارد و غربت زده اشک بریزد، بیا ...

پی نوشت ها:

- (۱) اصول کافی، کتاب العشرة.
- (۲) بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۷.
- (۳) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۶.
- (۴) وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۱۲۹.



گزارش یادواره شهدای گمنام دانشگاه ولی عصر (عج)

یادواره شهدای گمنام

از جمله محصولات فرهنگی، ویژه نامه‌ی (در کنار خلوت تو) بود که برای دانشجویان تهیه گردیده بود.

● مراسم یادواره:

پذیرایی از حاضرین و دانشجویان در ایستگاه صلواتی از عصر روز اول پخش نماهنگ مربوط به سال‌های دفاع مقدس، نماز جماعت مغرب و عشاء به امامت حجة الاسلام والمسلمین صادقی، ریاست دفتر نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه

قرائت قرآن توسط قاری محترم آقای فلاح باقری

سخنرانی توسط سردار سعید حاج قاسمی (سردار مقداد)

پخش ویژه نامه با عنوان "در کنار خلوت تو"

مداحی توسط حاج محسن طاهری و در آخر حاضرین و دانشجویان مهمان سفره‌ی شهدای گمنام بودند.

شورای مرکزی هیأت، جلساتی را پیرامون نحوه‌ی برگزاری یادواره برگزار کردند و در این جلسات همه‌ی اعضا، طرح‌ها و نظراتشان را اعلام کردند و در جلسه‌ی آخر، با مشورت شورا و ستاد اجرایی یادواره شهدای دانشگاه و تصویب شورای فرهنگی، تصمیم نهایی گرفته شد.

● تبلیغات:

تهیه و نصب برنهای تبلیغاتی، در سطح شهر، دانشگاه و خوابگاه‌ها

دعوت از اساتید دانشگاه ولی عصر (عج)

دعوت از خانواده‌های معظم شهدا

● مرحله‌ی اجرایی

بچه‌ها با اندک وسایلی که در اختیار داشتند، شروع به کار کردند.

کار با زدن داربست در مسیر دانشکده‌ی علوم تا مسجد و مسیر سلف تا مسجد، آغاز شد.

این مسیرها با عکس‌ها و خاطرات شهدا مزین شدند.

ورودی حسینی و همچنین داخل حسینی که شامل جایگاه سن و محل برگزاری مراسم بود، با یادآوری خاطرات جنگ تزئین شد.

تکریم و تعظیم مقام شهیدان یک وظیفه و ضرورت غیرقابل انکار است. همان بزرگ مردانی که به استناد آیه‌ی شریفه‌ی «و لا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله اموالتا بل احياء عند ربهم یرزقون» زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

برپایی یادواره‌ها کمترین کاری است که ما، در برابر رشادت‌های آنان و برای زنده نگه داشتن نام آن‌ها و ماندگار کردن خاطره‌ی فداکاری‌هایشان انجام می‌دهیم.

انشاءالله در این راه ثابت قدم، خواهیم بود که رهبر و مقتدای ما امام خامنه‌ای فرمودند: «پیمودن این راه است که عزت و کامیابی دنیا و فلاح و سربلندی آخرت را نصیب ملت ما و همه مسلمین خواهد ساخت و دست شیطان‌های گوناگون را خواهد برید.»

اردیبهشت ۹۳، مراسمی به مناسبت پنجمین سالگرد شهدای گمنام دانشگاه ولی عصر (عج)، در داخل مجتمع شهدای گمنام دانشگاه ولی عصر (عج) برگزار شد. یاد و خاطره‌ی دل‌انگیز همه‌ی شهیدان، مخصوصاً شهدای گمنام دانشگاه ولی عصر (عج) جاویدان باد.

● قبل از یادواره:

خدا عادل است یا ظالم؟ شال ۱۰۰۰ دیناری

● فرآوری: محمد مهدی غفوری

زنی به حضور حضرت داوود آمد و گفت: ای پیامبر خدا پروردگار تو ظالم است یا عادل؟ حضرت داوود فرمود: خداوند عادل است که هرگز ظلم نمی کند.

سپس فرمود: مگر چه حادثه ای برای تو رخ داده است که این سؤال را می کنی؟

زن گفت: من بیوه زن هستم و سه دختر دارم. با دستم، ریسندگی می کنم. دیروز شال بافته خود را در میان پارچه ای گذاشته بودم و به طرف بازار می بردم تا بفروشم و با پول آن غذای کودکانم را تهیه سازم. ناگهان پرنده ای آمد و آن پارچه را از دستم ربود و برد و تهیدست و محزون ماندم و چیزی ندارم که معاش کودکانم را تامین نمایم!

هنوز سخن زن تمام نشده بود، در خانه حضرت داوود را زدند، حضرت اجازه وارد شدن به خانه را داد...

ناگهان ده نفر تاجر به حضور حضرت داوود آمدند و هر کدام

صد دینار (جمعا هزار دینار) نزد آن حضرت گذاردند و عرض کردند:

این پول ها را به مستحقش بدهید. حضرت داوود از آن ها پرسید: علت این که شما دسته جمعی این مبلغ را به اینجا آورده اید چیست؟

عرض کردند: ما سوار کشتی بودیم. طوفانی برخاست، کشتی آسیب دید و نزدیک بود غرق گردد و همه ما به هلاکت برسیم، ناگهان پرنده ای دیدیم پارچه سرخ بسته ای سوی ما انداخت، آن را گشودیم، در آن شال بافته دیدیم به وسیله آن مورد آسیب دیده کشتی را محکم بستیم و کشتی بی خطر گردید و سپس طوفان آرام شد و به ساحل رسیدیم و ما هنگام خطر نذر کردیم که اگر نجات یابیم هر کدام صد دینار بپردازیم و اکنون این مبلغ را که هزار دینار از ده نفر ما است به حضورت آورده ایم، تا هر که را بخواهی، به او صدقه بدهی!

حضرت داوود به زن نگاه کرد و به او فرمود: پروردگار تو در دریا برای تو هدیه می فرستد، ولی تو او را ظالم می خوانی؟

سپس هزار دینار را به آن زن داد و فرمود: این پول را در تامین معاش کودکانت مصرف کن. خداوند به حال و روزگار تو، آگاهتر از دیگران است.



داستان کوتاه

ما به یاد شما می- باشیم

- آقا جان ما را در دعاهاى خود فراموش نکنید.

- خیال می کنی فراموش می کنم؟

- نه! چون شما همیشه شیعیان تان را دعا می کنید. من هم یکی از آن ها هستم.

- غیر از این چیز دیگری هم هست. هر وقت خواستی ببینی چقدر یاد تو هستم، ببین تو چه قدر یاد منی...

***نکته: هرچقدر برای امام زمان (عج) دعا کنید، امام هم برای شما دعا می کند و گاهی آنقدر لطف دارند که برای کسی که ایشان را فراموش کرده، اشک می ریزند و طلب آمرزش می کنند.

(اصول کافی ج ۴ ص ۴۶۹)

زمان شناسی امام

- شخصی امام صادق (ع) را در مسجد الحرام با لباسی زیبا و نفیس دید. فکر کرد برود او را توبیخ و سرزنش کند...

- نه رسول خدا، نه علی و نه هیچ کدام از پدران این جور لباس ها را نمی پوشیدند. تو چرا؟

- بین زمان من و اجدادم تفاوت زیاد است، آن موقع مردم ساده ترین وسایل زندگی را هم نداشتند، ولی حالا چی؟ اگر امکانات باشد صالحان باید استفاده کنند نه فاسقان. مسلمانان، نه کافران...

سپس امام دست آن شخص را گرفت، برد زیر آستینش. لباس خشنی زیر لباسش پوشیده بود. گفت: «این را برای خودم می پوشم و آن را برای مردم».

(منبع: در محضر آفتاب/ص ۲۲)



کم از بحر طویلی که کمی نیمائست...

چه هوایی است خدایی

یادم آمد شب بی چتر / و کلاهی که به بارانی مرطوب خیابان زدم آهسته / و گفتم چه هوایی است خدایی من و آغوش رهائی / سپس آنقدر دویدم طرف فاصله / تا از نفس افتاد نگاهم به نگاهی دلم آرام شد / آنگونه که ...

هر قطره ی باران غزلی بود / نوازش گر احساس که می گفت :

فلانی! چه بخواهی چه نخواهی به سفر می روی امشب

چمدانت پر باران شده، پیراهنی از ابر به تن کن و بیا!

پس سفر آغاز شد / و نوبت پرواز شد و راه نفس باز شد و قافیه ها از قفس حنجره آزاد و رها در من شاعر من بی تاب تر از مرغ مهاجر / به کجا می روم؟ / اقلیم به اقلیم خدا همسفرم بود / و جهان زیر پرم بود سراسر که سر راه به ناگاه مرا تیشه ی فرهاد صدا زد :

نفسی صبر کن ای مرد مسافر / قَسَمَت می دهم ای دوست

سلام من دلخسته ی مجنون شده را نیز به شیرین غزل های خداوند، به معشوق دوعالم برسان.

باز دلم شور زد آخر

به کجا می روی ای دل که چنین مست و رها می روی ای دل / مگر امشب به تماشای خدا می روی ای دل نکند باز به آن وادی...

مشغول همین فکر و خیالات پر از لذت و پر جاذبه بودم که مشام دل من پر شد از آن عطر غربیی که نوشتند کمی قبل اذانِ سحرِ جمعه پراکنده در آن دشتِ خداییست.

چشم وا کردم

و خود را وسط صحن و سرا، عرش خدا، کرب و بلا، مست و رها در دل آیین

جدا از غم دیرینه، ولی دست به سینه یله دیدم / من سر تا به قدم محو حرم / بال ملک دور و برم

یک سره مبهوت به لاهوت رسیدم / چه بگویم که چه دیدم / که دل از خویش بریدم / به خدا رفت قرارم

نه! به توصیف چنین منظره ای واژه ندارم

سپس آهسته نشستم، و نوشتم (فقط ای اشک امانم بده تا سجده ی شکری بگذارم) که به ناگاه نسیم سحری از سر گلدسته ی باران واذان آمد و یک گوشه از آن پرده ی در شور عراقی و حجازی به هم آمیخته را پس زد و چشم دلم افتاد به اعجاز خداوند، به شش گوشه ی معشوق. خدایا! تو بگو این منم آیا که سراپا شده ام محو تمنا و تماشا.

فقط این را بنویسید رسیده است لب تشنه به دریا دلم آزاد شد از همه، دور از همه مدهوش، غم و غصه فراموش، در آغوش ضریح پسر فاطمه آرام سر انجام گرفتم.

بفرمایید فرج

انتظار ظهور یعنی چه؟ افضل الاعمال انتظار الفرّج (۳) یعنی چه؟ بعضی خیال می کنند اینکه بهترین اعمال انتظار فرج است، به این معناست که انتظار داشته باشیم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) با عده ای که خواص اصحاب شان هستند یعنی سیصد و سیزده نفر و عده ای غیر خواص ظهور کنند، بعد دشمنان اسلام را از روی زمین بردارند،

امنیت و رفاه و آزادی کامل را برقرار کنند، آن وقت به ما بگویند بفرمایید! ما انتظار چنین فرجی را داریم و می گوییم افضل اعمال هم انتظار فرج است! (یعنی بگیر و ببند، بده به دست من پهلوان!) نه، انتظار فرج داشتن یعنی انتظار در رکاب امام بودن و جنگیدن و احیاناً شهید شدن، یعنی آرزوی واقعی و حقیقی مجاهد بودن در راه حق، نه آرزوی اینکه تو برو کارها را انجام بده، بعد که همه ی کارها انجام شد و نوبت استفاده و بهره گیری شد، آن وقت من می آیم! مانند قوم موسی که اصحاب پیغمبر گفتند: یا رسول الله! ما آن حرف را نمی زنیم که بنی اسرائیل گفتند، ما می گوییم: اگر شما فرمان بدهید که خودتان را به دریا بریزید به دریا می ریزیم، به آتش بریزید به آتش می زنیم.

انتظار فرج داشتن یعنی واقعاً در نیت ما این باشد که در رکاب امام زمان و در خدمت ایشان دنیا را اصلاح کنیم. در زیارت اباعبدالله علیه السلام می گوییم: «یا لیتنا کنّا معک فنفوز فوزاً عظیماً» (که برای ما یک ورد شده و به معنای آن هم توجه نمی کنیم) یا اباعبدالله! ای کاش ما با تو بودیم و رستگاری عظیم پیدا می کردیم. معنایش این است که ای کاش ما در خدمت تو بودیم و شهید می شدیم و از راه شهادت، رستگاری عظیم پیدا می کردیم. آیا این ادعای ما از روی حقیقت است؟ افرادی هستند که از روی حقیقت ادعا می کنند ولی اکثر ما چیزی که در زیارتنامه ها می خوانیم، لقلقه ی زبان است.

منبع: آزادی معنوی، شهید مطهری ص ۱۷۱-۱۷۴



مصاحبه ندیده زن گرفتم



آقای محمد علی دهقان، متولد ۱۳۴۰ شهرستان رفسنجان، دکتری رشته ی ریاضی محض، گرایش آنالیز از دانشگاه باهنر کرمان و رئیس انجمن ریاضی ایران و استاد تمام گروه ریاضی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان هستند. ایشان متأهل و دارای ۲ فرزند هستند. روز یکشنبه تاریخ ۹۳/۸/۴ خدمت دکتر محمدعلی دهقان، ریاست محترم دانشگاه رسیدیم و با استقبال گرم ایشان مواجه شدیم. مصاحبه را با این سؤال آغاز کردیم:

● لطفاً از مسئولیت هایی که تا کنون داخل دانشگاه بر عهده داشته اید، بفرمایید.

شروع کار دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان از بهمن سال ۷۰ با دو رشته ی ریاضی و گیاه پزشکی بوده است و هم اکنون شاهد توسعه و پیشرفت دانشگاه در بیش از ۸۰ رشته تحصیلی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری هستیم.

از سال ۷۰-۷۹ معاونت دانشجویی دانشگاه را بر عهده داشتم. از سال ۷۹ مسئولیت دانشگاه را بر عهده داشتم و سال ۸۳ بدلیل خستگی مفرط، چندین دفعه خدمت وزیر وقت رفتم و درخواست استعفا خود را دادم تا اینکه مرداد ۸۳ با درخواست بنده موافقت شد. سال ۸۳ به مدت یک سال برای فرصت مطالعاتی به کانادا رفتم و قبل از آن برای انجام کارهای پژوهشی به سنگاپور، روسیه و ایتالیا نیز سفر کردم.

● چگونه مسئولیت ریاست دانشگاه را پذیرفتید؟

سال ۹۳ با توجه به اینکه اعلام کردم که کاندیدای ریاست دانشگاه نیستم، ولی جمع کنیری از همکاران هیأت علمی و کارمندان، از بنده تقاضا کرده بودند که این مسئولیت را بپذیرم.

به هر حال انسان اگر بتواند در این مسئولیت ها حقی را پایدار کند ارزش دارد، وگرنه اگر خطایی بکنیم که آخرتمان را از بین ببرد، ارزش ندارد و الآن تنها امید می که داریم این است که خداوند از ما راضی باشد.

● در مورد ازدواجتان بفرمایید که به چه شکل بوده است؟

ازدواج بنده به شکل کاملاً سنتی بوده است. پدر و مادر بنده، دختری را از یک خانواده نجیب و با اصالت برایم در نظر گرفتند و بنده با کمال احترام و ادب نسبت به نظر والدینم، پذیرفتم.

من در مجلس خواستگاری هم، همسر را ندیدم و همسر را ندیده انتخاب کردم. الآن الحمدلله، از زندگی ام، راضی هستم.

● تعریف شما از دانشجو چیست؟

دانشجو طبیعتاً باید یک فرد فعال و بیش فعال باشد، چه در زمینه ی فرهنگی، چه در زمینه ی علمی.

یک جوان در اوج قدرت فکری و فیزیکی قرار دارد و باید بهترین استفاده را از این دوران ببرد و نسبت به سایر افراد جامعه دارای بینش کامل تری باشد. باید ورود به جامعه را تمرین کنند و به دنبال دانش و تحلیل مسائل باشند. در این مسیر باید اهدافشان را کاملاً مشخص کنند و با برنامه ریزی دقیق به سمت اهدافشان حرکت کنند و هیچ هدفی بهتر از این نیست که انسان بخواهد به خدا برسد.



هیچ زمان مال و مقام، انسان را راضی نمی کنند، اهداف عالی و خدایی داشته باشید.

● چرا مسجد دانشگاه را خراب کردند؟ چه زمانی بازسازی می شود؟ مسجد بدلیل توسعه و مقاوم سازی و کمبود جا، نیاز به بازسازی داشت. مساحت مسجد بعد از بازسازی تقریباً ۲ برابر می شود و هم اکنون طراح در حال آماده کردن نقشه ی مسجد است. انشاءالله بلافاصله عملیات اجرایی را شروع می کنیم.

هم چنین ایشان قرار شد که برای ترفیع گنبد و گلدسته با کارشناسان صحبت کنند که انشاءالله مسجد از همه ی قسمت ها نمایان باشد.

● در حال حاضر جایگاه دانشگاه در چه موقعیتی قرار دارد؟ دوست دارید دانشگاه ولی عصر به چه جایگاهی برسد؟

دانشگاه ولی عصر (عج) چهل و دومین دانشگاه کشور از جهت قدمت می باشد و همواره در مسابقات و رقابت های علمی توانسته رتبه های کمتر از ۲۰ را در بین بیش از ۵۰۰ دانشگاه کشور کسب کند.

امید اینکه این دانشگاه به موقعیتی برسد که زیننده صاحب نام خود باشد.

● الگوی شما در زندگی و تحصیل چه کسی یا کسانی هستند؟

در زندگی همواره آرزو می کنم رهرو حضرت سیدالشهدا، امام حسین (ع) باشم و در تحصیل و پژوهش و صداقت در این راه دوست دارم از الگوی اساتیدم خصوصاً پروفیسور رجبعلی پور استفاده نمایم.

● شما تصمیم دارید که کارهای دکتر رنجبر کریمی را ادامه بدهید؟ نمی توان کلی گفت. در بعضی مسائل (آموزشی پژوهشی، رفاهی) ممکن است ایشان حساس تر باشند و در بعضی مسائل بنده. ایشان در این مدت قطعاً تمام تلاش خود را

انجام دادند و همه ی ما برای رساندن دانشگاه به سمت اهدافی که داریم موظفیم تمام تلاش خود را انجام بدهیم و ما در این زمینه پیرو دکتر رنجبر کریمی هستیم. و امیدواریم وقتی دانشجویان فارغ التحصیل شدند، افتخار کنند که فارغ التحصیل این دانشگاه هستند.

بعضی مواقع تصمیم بر این است که رشته های دانشگاه را افزایش بدهیم و گاهی توقف می کنیم که کیفیت کار را بالا ببریم.

● فرزندان خودتان دانشجو هستند؟ در چه رشته ای و کدام دانشگاه؟

بله دخترم دانشجوی معماری دانشگاه باهنر کرمان و پسرم امسال پیش دانشگاهی هستند.

● نظرتان را در مورد کارهای فرهنگی دانشجویان بفرمایید؟

دانشجویان باید حرف هایشان را بزنند و انتقاد کنند. برای اینکه یک جامعه ی بالنده ای در آینده داشته باشیم باید این محیط های فرهنگی را فراهم کنیم.

در مورد نشریه های دانشجویی باید بگویم که حتی اگر تیراژ بالا ندارند ولی از این لحاظ که دانشجویان حرف خود را از این طریق می زنند، بسیارحائز اهمیت است و باید به سمتی حرکت کنیم که دانشجویان پویا باشند و تحرک داشته باشند.

● شما در زندگی خود به آن جایگاهی که می خواستید رسیدید؟

روز اولی که بدنیا می آییم خیلی پاک هستیم، ولی به تدریج که بزرگ می شویم مرتب از خدا فاصله می گیریم و آلوده می شویم. شاید اگر می توانستیم برگردم به عقب، قطعاً طوری برنامه ریزی می کردم که به خدا نزدیک تر شوم.

شاید از لحاظ زندگی مادی ناراضی نباشم، ولی اگر جوان بودم یک برنامه ریزی دقیق برای رسیدن به خدا انجام می دادم.

● برنامه ای برای تعویض معاونین دارید؟

دکتر رنجبرکریمی از این لحاظ برای بنده قابل تحسین هستند که تا آخرین لحظات مسئولیت تمام تلاش خود را در جهت پیشبرد اهداف دانشگاه انجام دادند.

مسئولین و معاونین نیز باید همین گونه باشند و تا زمانی که مسئولیت دارند، باید تلاش خود را انجام دهند. بنده اصراری برای تعویض معاونین ندارم کما اینکه بدست آوردن تجربه دیگران هزینه بر و زمان بر هست. نظر و توصیه های شما راجع به هیئت محبان ولی عصر (عج) را می شنویم.

از همان ابتدا از تأسیس هیئت استقبال کردم و همان طور که می دانید هر چه مراسم مذهبی ما خودجوش باشند و توسط خود بچه ها برگزار شود، بهتر است. شاید بدلیل اینکه اگر زیر نظر حاکمیت باشد نمی توانند منتقد باشند و رسالت اصلی خود را به انجام برسانند و شکی در آن نیست که باید خود دانشجویان مسئول برگزاری مراسمات مذهبی باشند.

● اولین کلمه یا جمله ای که بعد از شنیدن این کلمات به نظرتون میاد رو بفرمایید:

سلف دانشگاه: محل غذا خوری، حراست: چشم دانشگاه، دانشکده ریاضی: محل آدم های سختگیر، گلزارشهدا: دنیای ناشناخته، دکتر دهقان: آدم مرموز

● حرف آخر: خدا کند زحماتی که می کشیم در جهت اهداف دیگری سوق داده نشود و هدفمان انشاءالله فقط خدا باشد.



آیا خیاطان شهر تبلیغ، تو را هم فریفته اند؟ پوشیده ف برهنه

شاید همه ما داستان مشهور کریستین آندرسون را شنیده باشیم، درباره آن دو خیاط زیرک که به شهری وارد شدند و پادشاه شهر را فریفتند که می توانند برای او لباسی تهیه کنند بسیار زیبا و سحر آمیز که تارهایش از طلا و پودهایش از نقره باشد. خاصیت سحر آمیز آن لباس این بود که حرامزادگان نمی توانستند آن را ببینند. سرانجام در روز جشن زمانی که پادشاه برای اولین بار لباس خود را پوشید، نه خودش و نه سایر امرا و وزرا چیزی ندیدند و همگی بدلیل ترس از تهمت حرامزادگی سخنی نراندند و پادشاه عریان در میان مردم ظاهر شد. تنها کودکی از میان جمعیت بانگ برداشت که چرا پادشاه لخت است؟ هرچه مادرش سعی کرد او را آرام کند، نتوانست. تا بالاخره یکی دو کودک دیگر نیز همین را فریاد زدند و سرانجام همه جمعیت بانگ برآوردند، پادشاه لخت است.

امروزه مدرنیسم نیز ادعا می کند که می خواهد برای انسان این عصر، لباسی بدوزد! اما در حقیقت بجای آنکه لباس بر تن او کند، او را برهنه ساخته است و می گوید هرکه این لباس فاخر را نبیند، بی فرهنگ و خرافاتی است، از دنیا عقب است و هزار جور برچسب دیگر... و هیچ کس جرئت نمی کند فریاد بزند لباسی در کار نیست و حاصل این همه مد و پارچه و ژورنال و چه! و چه! برهنگی انسان است.

مغلوب کرده اند، آن ها را به ناپاکی در اصل و نسب متهم کنند. آیا در این روزگار که همه اسیر و شیفته رنگ و لعاب تبلیغات غرب شده اند، کودکی پیدا می شود که از معادلات ظاهری زندگی بی خبر و فقط به بدیهیات فطری و پاکی متعهد باشد؟! فریاد بزند: آهای چرا برهنه اید؟! آیا صداقتی کودکانه پیدا می شود که در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می داند، جرئت کند، مصلحت اندیشی نکند و فریاد برآورد؟! غیرت مرد و حجاب زن دو روی یک سکه اند!

اما وای به روزی که این سکه از این دست به آن دست شود
آیا به پوششت فکر کرده ای؟ شاید خیاطان شهر تبلیغ، تو را هم فریفته باشند...

● مریم السادات مهدوی

چقدر از منش این شهدا دور شدیم
آقدر خیره به دنیا شده و کور شدیم
معذرت از همه خوبان و همه همزمان
ما برای شهدا وصله ی ناجور شدیم
شهدا در همه جا فاتح اصلی بودند
عجب اینجاست که ما این همه مغرور شدیم
شکر، با سابقه ی دوستی با شهدا
ما عزیز دل مردم شده، مشهور شدیم
و از آن برکت خون شهدامان حالا
ما مدیر کل و مسئول و مسرور شدیم
و اگر حرفی خلاف شهدامان گفتیم
یحتمل مصلحتی بوده، مجبور شدیم
پرکشیدند چه مستانه و رفتند و ما
در میان قفس نفس، چه محصور شدیم

● سید رضا حسینی
پیر آقا محمد زاده

وصله ی ناجور

ساعات عمر من همگی غرق غم گذشت
دست مرا بگیر که آب از سرم گذشت
مانند مرده ای متحرک شدم، بیا
بی تو تمام زندگی ام در عدم گذشت
می خواستم که وقف تو باشم تمام عمر
دنیا خلاف آنچه که می خواستم گذشت
دنیا که هیچ، جرعه آبی که خورده ام
از راه خلق تشنه من، مثل سم گذشت
بعد از تو هیچ رنگ تغزل ندیده ایم
از خیر شعر گفتن، حتی قلم گذشت
تا کی غروب جمعه ببینم که مادرم
یک گوشه بغض کرده که این جمعه هم گذشت
مولا شمار درد دلم بی نهایت است
تعداد درد من به خدا از رقم گذشت
حالا برای لحظه ای آرام می شوم
ساعات خوب زندگی ام در حرم گذشت

● سید محمد رضا حسینی

آب از سرم گذشت

روزگاری شهر ما ویران نبود!
دین فروشی اینقدر ارزان نبود!
نغمه مطرب دوا ی جان نبود!
هیچ صوتی بهتر از قرآن نبود!
دختران را بی حجابی ننگ بود!
رنگ چادر بهتر از هر رنگ بود!
مرجعت مظهر تکریم بود!
حکم او را عالمی تسلیم بود...
اینک اما... پشت پا بر دین زدن آزادگی است!
حرف حق گفتن، عقب افتادگی است!
آخر ای پرده نشین فاطمه (س)!
کی رسی برداد دین فاطمه (س)!!

● سید رضا حسینی

بهر نبود!

زبان کاغذ

مشق شب

برنج کته

همسر شهید مهدی باکری:
تا قبل از عروسی برنج درست نکرده بودم. شب اولی که
تنها شدیم، آمد خانه و گفت: «ما هیچ مراسمی نگرفتیم. بچه
ها میخوان بیان دیدن. میتونی شام درست کنی؟؟»
...کته ام شفته شده بود. همان را آورد و گذاشت جلوی
دوستاش و گفت:
«خانم من آشپزی حرف نداره، فقط برنج این دفعه ای
خوب نبوده و رفته!»

نماز شب

نگام کن تا نماز بخونم

محمد پاشو! پاشو چقدر می خوابی!
-چته نصفه شبی؟ بذار بخوایم...
-پاشو، من دارم نماز شب می خونم کسی نمیست نگام کنه!
ای مثلاً می گفت: «پاشو جون من، اسم سه چهار نفر مومن رو بگو تو قنوت
نماز شبم کم آوردم!
مسعود احمدی ان هر شب به ترفندی بی دارمان می کرد برای نماز شب...
عادت کرده بودی!

نماز تنهایی

تنهایاتن ها

نه اینکه اهل نماز جماعت و مسجد نباشد،
بلکه گاهی همینطوری به قول خودش برای خنده،
بعضی از بچه های نا آشنا را دست به سر می کرد.
ظاهراً یک بار همین کار را با یکی از دوستان طلبه کرد،
وقتی صدای اذان بلند شد آن طلبه به او گفت:
«نمی آیی برویم نماز؟»
پاسخ داد:
«نه، همین جا می خوانم.»
آن بنده خدا هم کمی از فضایل نماز جماعت و مسجد برایش گفت:
اما او هم جواب داد:
«خود خدا هم در قرآن گفته: «إن الصلاة تنهء...»
تنها، حتی نگفته دوتایی، سه تایی...»
او که فکر نمی کرد قضیه شوخی باشد!
یک مکثی کرد و به جای این که ترجمه صحیح را بگوید،
گفت:
«گفته، تن ها؛ یعنی چند نفری، نه تنها و یک نفری»
...
و بعد هر دو با خنده برای اقامه نماز به حسینیه رفتند.
منبع: کتاب "جشن پتو"



دوره کلیپ‌سایون

● نویسنده: م. ب

آن ایام که استخوان‌هایمان به تازگی بنای ترکیدن و قد کشیدن را گذاشته بود، آن ایام که دماغمان کم‌کم داشت به قاعده یک نارگیل، قلمبه می‌شد و سفره صورتمان جولانگه انواع جوش‌های XX Large و XXX large شده بود، خلاصه آن ایام که ننه جانمان به تازگی فهمیده بود که ما کم‌کم داریم خرس گنده می‌شویم! بله آقا جان، در ایام نوجوانی ما خیلی کتاب‌خوان بودیم!

خوبی... گردنمان همیشه قوزیده بود و دماغمان تو حلق کتاب چپیده! خلاصه که خرخوان کامل‌العیاری بودیم برای خودمان!

همان موقع‌ها بود که توی یکی از کتاب‌هایمان خواندیم آخرالزمان که می‌شود، یعنی وقتی دنیا به ته تهش نزدیک می‌شود، زنان، یک جور ناجوری می‌شوند. پس کله‌شان را کائنه کوهان شتر می‌نمایند و دو کله‌ای می‌شوند... کوهان شتر؟ یاللهجب! چشمان وقزده‌مان روی جملات خشکید! با خودمان نالیدیم که العجب ثم العجب! کله‌ی گردلویی چه طوری می‌شود کوهان شتری؟ ای بابا! دوکله‌ای چه صیغه‌ایست دیگر...؟! در آن ایام، چند روزی گردن قوزیده‌مان را صاف نمودیم و در اطراف و اکناف، دوران داده و جماعت اناث تیر و طایفه را از نظر گذرانیدیم. ماشاءالله. ماشاءالله، هزار الله‌اکبر! اناث پیرامون ما هرچند کله‌هاشان قناس و کج و معوج و بعضاً شبیه به دوزنقه بود(!) ولی همه‌گیشان یک جورایی گردالو بودند. مقنعه‌هاشان هم که پس کله‌شان چسبیده بود و رویش هم یک توپ چادر آن هم کِرپ(!) کشیده بودند. اینها کجا، کوهان شتر کجا!

که دقیقه‌ها در موازات دماغ حضرت استاد است را برای جلوس ملوکانه‌مان برگزیده بودیم و از دنیا و مافیهایش فارغ بودیم.

تا اینکه یک روز... تا این که یک روز از قضا خواب مانده و دیر رسیدیم. صندلی‌ها همگی در اشغال بودند و تنها در ردیف آخر، یک صندلی زهوار



دررفته، مانده بود که به ما دهن‌کجی می‌نمود. آرام‌آرام خزیدیم و به ناچار روی همان صندلی، نزول اجلال نمودیم. جایتمان خالی جزوه را که روی میز گذاشتیم و گردن را صاف نمودیم... یک هویی کُرک و پَرَم ریخت! بنده در آن انتها همانند کوتوله‌ی فینگیلی بی نام و نشانی بودم که در میان انبوه سپرو قامت‌ان طویل‌القدی ولو شده باشم! اناث حاضر در کلاس، یک سری کلیپس‌های پدرمادر دار چاق و چله‌ای بر مرکز‌الرأس کله‌های مبارک شان نهاده بودند که بی‌اغراق، بر قامت هرکدامشان ۲۰ الی ۳۰ سانت مفید افزوده بود!

سخت حیران مانده بودم که این چه حالتیست آخر؟! به تک و تا افتادم تا شاید بتوانم از میان انبوه کلیپس‌های عظیم‌الجثه معلق در فضا، روزنه یا حفره‌ای یافته و حداقل دماغ حضرت استاد را از درون آن نظاره نمایم. بدین

سبب اندکی به جانب راست متمایل گشتم. یکی از کلیپس‌ها که کانه گربه پشمالوی چاق و چله‌ای بر فرق مبارک صاحبش چمباتمه زده بود، جلوی دیدم را سد نمود!

پس اندکی به چپ خزیدم. کلیپس دیگری که چون کدوی عظیم و دیلاقی بر مغز صاحبش روییده بود، دیدم را مختل نمود! به ناچار به جلو خمیدم. کلیپس دیگری که از شدت بزرگی، آدمیزاد را یاد هندوانه‌های عظیم‌الجثه شب‌های چله می‌انداخت، تا خود لوزالمعده‌ام دخول نمود! استغفرالله! از آن انتها و از میان آن کلیپس‌ها آسمان خدا هم هویدا نبود دماغ استاد که سهل است! جالب این بود که این صاحب کلیپس‌ها هر از چند گاهی کله‌هاشان را می‌جنبانیدند! جایتمان خالی! آدمیزاد یاد سمفونی‌های موتزارت می‌افتاد! بالا پایین! بالا پایین! بالا... استغفرالله! مقنعه‌هاشان به برکت این کلیپس‌های

طویل‌القامت، حُکم دامن‌های مینی‌ژویی را یافته بود که روی گردنشان پوشیده باشند! چیزی را که نمی‌پوشانید هیچ! دو مَن هم به قر و غمزه‌شان افزوده بود! گردن‌هاشان از ۱۸۰ زاویه هویدا بود!

خلاصه که خاک بر فرقم باجی! عیش بعضی ذکور حاضر در کلاس، اکمل گشته و معقول کیفور شده بودند!

زمان حضور و غیاب، هرقدر به جانبین خزیده و بالا و پایین بریدیم و گردنمان را افراشتیم که حضرت استاد از میان هزارتای کلیپس‌های تِل‌مِل، این بنده را رویت نماید، نشد که نشد! زهی خیال باطل! فیل و فنجان بودیم، والا... القصه...

آن روز از افاضات حضرت استاد که چیزی عایدمان نشد، اما به گمانم کم کم داشتیم می‌فهمیدیم آخرالزمان و دو کله‌ای و کوهان شتری یعنی چه...!

سخنان بزرگان

به وجود نیامد.



● چاره ای نیست از اینکه باید به سوی خدا برویم، اگر به سوی خدا نرفتیم، موانع هم اگر رفع بشود، موقتاً رفع می‌شود، دائماً رفع نمی‌شود. تا خودمان را اصلاح نکنیم و با خدا

ارتباط نداشته باشیم، با نمایندگان خدا ارتباط نداشته باشیم، کارمان درست نمی‌شود؛ امروز تا فردا، تا پس فردا، این که کار نشد.

تا رابطه ما با ولی امر، امام زمان صلوات الله علیه قوی نشود، آیا کار ما درست می‌شود بدون اصلاح نفس؟ ما از خودمان هم باید بترسیم.

بابا بترس برای دین، بترس برای خدا، افسار خودت را نده به کسی که نمی‌شناسی، او را معیت نکن، کاملاً دور خودت را حفظ کن.

باز هم نمی‌ترسیم از کسی! آیا توکل ما بر خدا زیاد است یا قوت ایمان ما زیاد است! آری کسی نمی‌تواند ما را گول بزند! بابا، از دوستان شما به شما مواصلت می‌کنند. نه از دشمن‌های شما.

در خلوتمان با خدا، تضرعاتمان، توبه مان، نمازهایمان، عباداتمان، مخصوصاً دعای شریف «عظم البلاء و برح الخفاء» را بخوانیم؛ از خدا بخواهیم برساند صاحب کار را؛ با او باشیم. حالا اگر رساند؛ رساند! اگر نرساند، دور نرویم از کنار او، از رضای او دور نرویم. او می‌بیند، او می‌داند حرف‌هایی که ما به همدیگر می‌زنیم. او عین الله الناظره [است] و جلوتر از ماها می‌شنود حرف ما را؛ بلکه خودمان که حرف می‌زنیم این صدا از لب می‌آید به [طرف] گوش، فاصله ای دارد، او جلوتر از این فاصله، حرف خودمان را می‌شنود، از خودمان، کلام خودمان را؛ آن وقت [آیا] ما می‌توانیم کاری بکنیم که او نفهمد؟ می‌توانیم کاری بکنیم که او نداند؟ مرحوم آیت الله بهجت

گرگواره



● می دانید در قطب شمال گرگ ها را چطور شکار می کنند؟

روی تیغه ای خون ریخته و آن را در قالب یخی قرار می دهند و در طبیعت رها می کنند. گرگ آن را می بیند - خون را، لیس می زند. یخ آب شده، تیغه زبان گرگ را می بُرد. گرگ خون بیشتری می بیند و تصور می کند شکار خوبی بدست آورده ... بیشتر لیس می زند و خون

● از مرحوم حاج آقا مجتهدی نقل شد که می فرمودند: آقای آخوند، از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت:

مرنج و مرنجان آقای آخوند گفت، مرنجان را فهمیدم، یعنی کسی را اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟ چطور می توانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده

یک لقمه تحمل



● بسم الله الرحمن الرحيم

من یک وقت حساب کردم این حدیث را شرح کنیم یک کتاب می شود. حضرت در یک جمله کوتاه می فرماید: "لاحتمال، قبر العیوب" یعنی تحمل، بردباری، قبر عیب هاست، چه طور جسد در قبر پنهان می شود. همه عیب ها با بردباری پنهان می شود. دو نفری نشستیم، آن آقا به من یک

● همانطور که خوردن شراب حرام است،

خوردن غصه هم حرام است و خوردن هیچ چیز مثل خوردن غصه حرام نیست. اگر ما فهمیدیم که جهان دار عالم اوست دیگر چه غصه ای باید بخوریم؟

غم مخور



خود را می خورد ... آن قدر از گرگ خون می رود که توسط خودش می میرد و این کاری است که ماهواره و شبکه های ضد مسلمان با شما می کنند ... خودت خودت را می کشی ... تصور می کنی گرگ دسانایی هستی ولی تو قربانی یک سیستم کثیف شدی ... لقمه ها و نگاه هایمان را حرام نکنیم... حجت الاسلام والمسلمین پناهیان

مرنج و مرنجان



یا فحش داده. چطور می توانم نرنجم؟! آقای نخودکی گفت: علاج، آن است که خودت را کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی.

همچنین عارف کامل مرحوم آقای حاج اسماعیل دولابی نیز فرمودند: «خلاصه و لبّ اخلاق در دو کلمه است: مرنج و مرنجان»

یک مردی بود، پنده خدا می گفت، ما می رسیدیم منزل، این زن ما، سفره ناهار ما را که می آورد از همان آن، شروع می کرد، می گفت تو گدائی، تو بیست سال است من را اسیر کردی، تو چه شوهری هستی، تو مرد چنین و چنانی.. می گفت آقا ما دعوا می کردیم تا غروب، بعد از غروب می گفت نمازی می خواندیم یک خستگی می گرفتیم! دوباره دعوا می کردیم تا سه بعد از نصف شب، باور بفمائید این حدیث را گفتم، کارشان درست شد. مرد گفت که خانم طبق معمول سفره را که آورد شروع کرد، می گوید یاد این افتادم که "لاحتمال قبر العیوب" هیچی نگفتم، آقا می گوید تمام شد، ریشه کن شد، چرا آدم داد بزند، فریاد بزند، اوقاتش را تلخ بکند، زن و بچه را آزار بدهد، چرا؟ حیف نیست. "لاحتمال قبر العیوب" حجت الاسلام والمسلمین فاطمی نیا

احکام

چند نکته در مورد گفتگو:

- ۱- به گناه منتهی نشود. (مانند غیبت، تهمت، دروغ)
- ۲- محرک نباشد.
- ۳- موجب فتنه نباشد.
- ۴- رکبیک نباشد.

احکام فوری

برخی از مسائل شرعی باید در اولین فرصت انجام شود همچون:

- ۱- جواب سلام.
- ۲- ادای بدهی در صورتی که طلبکار، طلب خود را مطالبه نماید.
- ۳- سجده ی سهو بعد از نماز.
- ۴- ادای امانت.
- ۵- تطهیر مسجدی که نجس شده.
- ۶- خواندن نماز آیات در حوادث طبیعی همچون زلزله، ماه گرفتگی و...

دوستی با نامحرم

اظهار دوستی به جنس مخالف جایز نیست.

رابطه ی دوستی زن و مرد نامحرم حرام است.

دوست یابی زن و مرد نامحرم و نامه نگاری و تماس تلفنی با یکدیگر از نظر همه ی مراجع حرام است.

● منبع: احکام دو دقیقه ای از محمود اکبری



اخبار

اردوی بصیرتی معبر نور

اردوی بصیرتی معبر نور(زیارت جمکران و قم و شاه عبدالعظیم حسنی) با محوریت بصیرت در سایه زیارت همراه با دیدار آیت ا...چوادی آملی در تاریخ ۹۴/۳/۶ برگزار می گردد.

مراسم احیای شب نیمه ی شعبان

مراسم احیای شب نیمه ی شعبان (به همراه سحری) به منظور افزایش معرفت دانشجویان نسبت به حضرت ولی عصر (عج) و تعجیل در فرج ایشان در تاریخ ۹۴/۳/۱۲ در مجتمع شهدای گمنام برگزار می گردد.

دعوت یار مهربان

دیدند

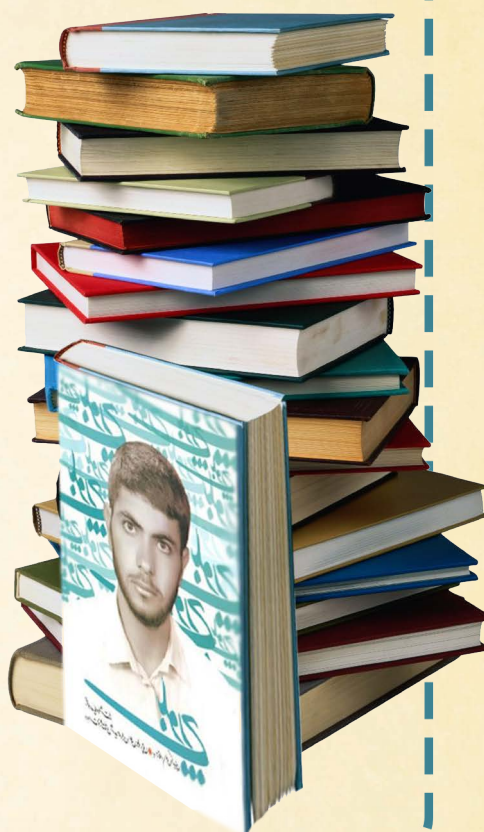
- ۵- توجه به اذکار در نماز کم بود
 - ۶- قبل از انجام عمل کم فکر می کنم وگاهی اصلا فکر نمی کنم
 - ۷- ذکر درونی و برونی کم بود
 - ۸- زیاد خندیدم و حالت غفلت داشتم
 - ۹- احساس می کنم در در درونم مغرور هستم، نعوذ بالله
 - ۱۰- استغفار کم بود
 - ۱۱- حب دنیا داشتم و اکثرا فکر دنیا مرا به خود مشغول کرد
- تذکر: نباید نفس را آزاد گذاشت. باید از همین الان جلویش را بگیریم. ما نمی گوئیم کم بخور یا اصلا نخور، اما وابسته به آنچه می خوری نباش، یعنی دلت با طعام نباشد، مواظب زبانت بیشتر از این باش. در عظمت خدا بیشتر فکر کن تا به ذلیل بودن خود پی ببری.
- زیاد به آخرت فکر کن و بدان که آنچه را از دنیا دوست داری، حداکثر تا لب گور با تو می آید و بعد از آن تو می مانی و اعمالت پس به آن ها دل میند.

این کتاب مجموعه ای از یادداشت های شهید بلورچی است، که به ما می آموزد شهدا چه زیبا محاسبه و مراقبه را آموخته بودند و اگر چه بعضا سواد چندانی نداشتند، ولی حواسشان بود که خود به حساب اعمال خود برسند، قبل از آن که خدا به حساب آن ها برسد.

آری بهشت را اینگونه منزلگاه خود کردند. با خواندن این کتاب ما می آموزیم که چگونه مثل شهید بلورچی به حساب اعمال خود برسیم و نفسمان را رها نگذاریم.

مهران بلورچی، به تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۵ شمسی، در تهران متولد شد و در مورخه ی ۱۲ اسفند ۱۳۶۵ در منطقه ی عملیاتی «شلمچه» با اصابت آتش متجاوزان بعثی، بال در بال ملائک گشود. این جوان کاشانی الاصل، در سال ۱۳۶۳، با رتبه ی پنجم کنکور سراسری، در رشته ی «مهندسی برق» دانشگاه «صنعتی شریف» پذیرفته شده بود.

- ۱- باز هم عصبانی شدم و خیلی کم کنترل شد
- ۲- خیلی به فکر شکم بودم و هستم
- ۳- در سر نماز چندان حال نداشتم
- ۴- ریا کردم و اشک خود را پاک نکردم و دیگران



دست خالی دل

خدایا چگونه تو را بخوانم و حال آن که من، منم، و چگونه امیدم را از تو قطع کنم و حال آن که، تو، تویی.

خدایا! آنگاه که از تو نخواهم به من عطا کنی، پس کیست که از او درخواست عطا کنم؟

خدایا! آنگاه که تو را نخوانم تا مرا اجابت کنی، پس کیست که او را بخوانم تا اجابتم کند؟

خدایا! آن گاه، که به سوی تو زاری نکنم تا به من مهر آوری، پس کیست که به جانب او زاری کنم تا به من مهر آورد. خدایا! چنان که دریا را برای موسی (درود خدا بر او) شکافتی و نجاتش دادی، از تو درخواست می کنم بر محمد و خاندانش درود فرستی و از آن چه در آن گرفتارم، مرا رهایی بخشی و بر من گشایش دهی، گشایشی فوری نه دیر، به فضل و مهربانی ات، ای مهربان ترین مهربانان.

منبع: دعای مقاتل

